

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Satire

طنز

سید موسی عثمان هستی

سوم جنوری ۲۰۱۲

## شیری که پشک شد

نوشتۀ شعر گونه طنزی را به یکی از سایت های طنزی دوستان ایرانی فرستاده بودم و مدیر آن سایت نوشته را به خاطر نظرخواهی طنز نویسان انگشت نمای صفحه سایت طنزی خود ساخت .  
طنز نویسان همه گفتند که این یک نوع طنزی است که از یک خبر سرچشمه گرفته و هم گفتند شاید ارتباط به داستانی داشته باشد.

و هم معتقد بودند که یک نوع سبک نواست که در طنز نویسندگان کهن و نو تا حال دیده نشده و قافیه ها نه تنها که داستان گنگ طنز را روشن می کند طنز را زیبا می سازد و هم خواننده تا طنز را به آخر نرساند به هدف طنز نویس پی نمی برد و از من خواهش کردند که در قسمت این طنز روشنی بیندازم

آری این طنز یک خیراست و هم یک داستان کوچک

چندی قبل "حامدجان کرزی" بعد از زدن یک سگریتی با شورای نظار، گفت: جهانیان بدانند که ما شیر هستیم این بود یک خبر.

چون آقای "مهرین" مؤرخ و دانشمند برجسته وطن ما در قسمت این خبر در سایت آریائی چند هفته قبل تبصره کرده لازم به اضافه گوئی و اضافه نویسی نیست.

### داستان این طنز شعرگونه این است

روزی شیر از جنگل می گذشت نظرش به پشک افتاد دید که پشک قواره شیر را دارد اما کوچک است. شیر پشک را ایستاده کرده گفت: تو از نسل شیر هستی، چرا این قدر کوچک ماندی؟ پشک در جواب گفت: از دست ظلم انسان من کوچک شدم.

شیر گفت: انسان در این اطراف است؟ پشک گفت: بسیار، در این وقت خرتیر شد، شیر پرسید: این است انسان؟ گفت نه، کرگدن تیر شد پرسید این انسان است گفت نه، ظرافه باگردن بلند و قد رسا تیر شد پرسید همین آدم است پشک گفت نخیر، شتر تیر شد پشک گفت نیست فیل تیر شد شیر پرسید همین آدم است گفت کمی قواره این حیوان به آدم می ماند و آدم با وجودیکه جسد خورد دارد این حیوان سوار می شود و سر این حیوان بارکشی می کند.

چندی بعد دید که یک آدم مثل بوش از دور معلوم شد پشک گفت که همین آدم است. بوش که شیر را دید داخل خانه شد، تفنگ شکاری خود را گرفته به طرف شیر آمد. شیر دید که این حیوان کوچکتر از دیگر حیوان ها است با خود گفت: عجب این آدم از خر و شتر و فیل و گاو کوچکتر است و سر دیگران حکمرانی می کند. شیر خود را آماده ساخت که کله بوش را از تن بوش جدا کند. بوش هم دست به ماشه برد. پشک مانند ریفری میدان خیز برداشت به بوش گفت: قسمی شیر را بزنی که شیر از بین نرود. بوش شیر را با مرمی بی هوشی زد و شیر افتاد. امر کرد تا او را در قفس داخل کنند و گوشت بدون استخوان و تازه به شیر بدهند

شیر به هوش آمد ولی روز به روز از غصه ضعیف و لاغر می شد پشک یک روز گفت باید من شیر را از نزدیک ببینم. پشک نزد شیر رفت سلام کرد. پشک دید که شیر خیلی خورد و ضعیف شده و شیر به پشک گفت خوب است که بی غیرت هستی و گرنه از این هم خورد تر می شدی پشک گفت که من قبلاً برای تو گفتم که از دست انسان این قدر خورد شده ام باور تو نیامد.

بلی کرزی همان شیریست که توسط امریالیست به پشک تاریخ تبدیل شد.

زبان گرسیلاب و طوفان شد

نگوکرزی چرا؟

مرد میدان شد

بلی شیری که او را

گرگ زد داخل در

نیستان شد

کدام شیری که

خود گفت شیر

به شکل پشک ناتوان شد

به جای حمله شیری

زد هر بار پیخ

دو چشمش بر

آسمان شد

فراخ کاینات اودید

به هوش آمد

حیران شد

چو خود در کره خاکی در

چنگال امریالیست خونخوار دید

ز شیرگفتن پشیمان شد

پشک بود و پشک گردید

درون پوستین سیاست

کیک بی جان شد